

موضوع: نقد و بررسی کتاب نه‌ایة الحکمة

استاد: حضرت آیت الله سیدان

مورخ: ۱۳۹۸/۱۰/۰۹

جلسه: یازدهم

* * *

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«و یندفع ایضا ما أشکل علیه بأن کون الوجود موجودا بذاته ینستتبع کون الوجودات الإمكانية واجبة بالذات لأن کون الوجود موجودا بذاته ینستلزم امتناع سلبه عن ذاته إذ الشیء لا ینسلب عن نفسه و لا نعنی بالواجب بالذات إلا ما یمتنع عدمه لذاته»^۱

❖ مقدمه :

بحث در اصالت بود، و استدلال ایشان بر اصالت وجود مطرح گردید. ایشان در کتاب نه‌ایة الحکمة، به همان یک استدلال اکتفا کرده‌اند، چون این استدلال را استوار و بسیار محکم می‌دانستند.

در بدایة الحکمة استدلال‌های بیشتری آمده است، اگر لازم بود استدلال‌های دیگر هم - لاقلاً در حد استدلال‌های بدایة الحکمة - به عرض خواهد رسید.

در رابطه با استدلال کتاب بر اصالت وجود، مناقشه‌ای مطرح کردیم و بعد طبق عبارت به اشکالات و پاسخ آن‌ها پرداختیم، اولین اشکالی که در کتاب آوردند و جواب دادند، اشکال شیخ اشراق بر اصالت وجود بود، درست است که نامی از ایشان نبرده‌اند، اما اشکال از شیخ اشراق است.

برخی گمان نکنند که اصالة الماهية، یک بحث پوچ و بی‌خودی است که ارزش بحث ندارد و واضح البطلان است، بعضی از معاصرین و بزرگان این فن، در عباراتشان آورده‌اند که، تا قبل از مرحوم آخوند ملاصدرا عموم مسائل فلسفی، بر محور اصالت ماهیت است.

مکرر شنیده‌اید که حتی خود مرحوم ملاصدرا می‌گوید: کنت شدید الذب عن اصالة الماهية، من در برهه‌ای از زمان، سخت طرف دار اصالت الماهیت بودم.

۱ - نه‌ایة الحکمة ص ۱۰ الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتبارية الماهية.....

جواب اشکال شیخ اشراق را این گونه دادند که این وجود، موجود بذاته است، به ذاتش موجود است، نه به غیرش. دو جور موجود داریم، یک موجودی که به وسیله شیء دیگر وجود دارد، مثل ماهیت، بنابر اصالت وجود. و یک موجودی که به خودش تحقق دارد.

مثلا در عالم، یک بار نسبت به ذات مقدس حضرت حق گفته می شود، الله عالم، در این جا ذاتش عین علم است و به نفسه عالم است، اما یک بار نسبت به ما عالم گفته میشود، الانسان عالم، در این جا به ذاته نیست بلکه به علمی است که غیر از انسان می باشد که انسان با او و به ضمیمه او، عالم گشته است.

پس جواب داده شد که تسلسل لازم نمی آید، زیرا موجود دوم را شما فرض کرده اید، موجود دومی در کار نیست، بلکه وجود به نفس خودش، محقق است.



❖ موجود بالذات بودن، مستلزم واجب بالذات بودن ممکنات

«و یندفع أيضا ما أشکل علیه بأن کون الوجود موجودا بذاته یتستبع کون الوجودات الإمكانية واجبة بالذات، لأن کون الوجود موجودا بذاته یتستلزم امتناع سلبه عن ذاته إذ الشیء لا یسلب عن نفسه و لا نعی بالواجب بالذات إلا ما یمتنع عدمه لذاته. وجه الاندفاع أن الملائک فی کون الشیء واجبا بالذات لیس هو کون وجوده نفس ذاته بل کون وجوده مقتضی ذاته من غیر أن یفتقر إلى غیره و کل وجود إیمکانی فهو فی عین أنه موجود بذاته مفتقر إلى غیره مفاض منه کالمعنی الحرفی الذی نفسه نفسه و هو مع ذلك لا یتم مفهوما إلا بالقیام بغيره و سیجیء مزید توضیح له فی الأبحاث الآتية»^۲

با جوابی که به اشکال قبلی دادند، زمینه اشکال دیگری فراهم می شود و آن این که فرمودید وجود، موجودیتش بذاته است، چیزی که موجودیتش به ذاتش باشد، نمی توان از او سلب وجود کرد، چیزی که نتوان از او سلب وجود کرد، واجب الوجود است، پس همه موجودات واجب الوجود می شوند، این که همه موجودات واجب الوجود باشند غلط است، پس اصالت الوجود غلط است. جواب شما به اشکال قبل، مستلزم اشکال بدتری شد، زیرا با فرض این که وجود به ذاتش موجود باشد، پس تمامی ممکنات که موجود هستند، وجودشان از ذاتشان می باشد، بالتیجه تمام آنچه که در خارج تحقق دارد، واجب الوجود می شود.

۲ - نهاية الحکمة ص ۱۱ الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتبارية الماهية.....

به یک معنی در مورد ماهیت می‌فرمایند: ما شمت رائحة الوجود، اصلا بهره‌ای از وجود نبرده است. و به معنای دیگر نیز بعضی می‌فرمایند به تبع وجود تحقق پیدا کرده است، پس ماهیت تمامی ممکنات به وجود بستگی دارد و وقتی وجود موجود بذاته بود، تمام ممکناتی که تحقق پیدا کرده‌اند، همه واجب الوجود می‌شوند.

❖ جواب از اشکال لزوم واجب بودن ممکن الوجودات

وجه اندفاع این اشکال این است که، وجوب بذاته به معنای این نیست که ذاتش مقتضای وجود است، بلکه به معنای این است که وجودش همان ذاتش می‌باشد.

پس (موجود بذاته) دو معنی دارد، یک این که ذاتش مقتضی وجود باشد که (ب) در بذاته در این جا به معنای سببیت است و این یعنی واجب الوجود، در مقابل ممکن که در ذاتش اقتضای وجود نیست. و دو این که با اینکه برای موجود شدنش علت می‌خواهد اما وقتی موجود شد، احتیاج به چیز دیگری ندارد و خودش، خودش هست.

لذا در این معنای دوم، وجود به علت نیاز دارد در حالی که واجب الوجود به علت احتیاج ندارد. مراد از موجود بذاته یعنی، وجود لا یحتاج الی وجود آخر، وجودی که به وجود دیگری احتیاج ندارد، نه این که لا یحتاج الی علة اصلا، نه این که اصلا به علت احتیاج نداشته باشد.

پس اگر بگوییم شیئی خودش، خودش است و مراد ما این باشد که به مقتضای ذاتش موجود شده است، می‌شود واجب الوجود و اشکال وارد است، اما اگر بگوییم شیئی بذاته است، یعنی احتیاج به غیر خودش ندارد، یعنی خودش، خودش هست، این جا لزوما واجب الوجود نخواهد بود و شامل ممکنات می‌شود و اشکال وارد نیست. مثل معنای حرفی (من، فی) (از، در) که خودش، خودش است، یعنی هرکدام معنای خود را دارند، اما احتیاج به غیر نیز دارند، یعنی باید قبل و بعدی داشته باشند تا معنی‌دار بشوند. یعنی در من بودنش نیاز به غیر ندارد، خودش من است، ولی اگر بخواهد مفهومش تمام بشود باید غیری در کار باشد، باید من البصره الی الکوفه‌ای در کار باشد.

✓ گفتار ملاصدرا در اسفار

«قال صدر المتألهین فی الأسفار: معنی وجود الواجب بنفسه، أنه مقتضی ذاته من غیر احتیاج الی فاعل و قابل. و معنی تحقق الوجود بنفسه أنه إذا حصل إما بذاته كما فی الواجب أو بفاعل لم یفتقر تحققه الی وجود آخر یقوم به بخلاف غیر الوجود»^۳ در این مورد مرحوم آخوند ملا صدرا مطلب را با یک تعبیر خاصی بیان کرده‌اند، ایشان می‌فرمایند: معنای این که وجود واجب به نفسه است، یعنی وجود واجب، مقتضای ذاتش است و تحققش نیاز به فاعل و یا قابل ندارد و معنای این که وجود متحقق بنفسه

۳- اسفار، ج ۱، ص ۴۰ و ۴۱

می‌باشد، آن است که هنگامی که وجودی تحقق پیدا کرد، خواه خود به خود - مانند واجب - و خواه به واسطه علت - مانند ممکن - تحقق وجود نیازی به وجود دیگری که به آن ضمیمه شود ندارد، برخلاف غیر وجود که یعنی همان ماهیت.

ماهیت، هم محتاج به فاعل و علت است و هم به ضمیمه شدن وجود دیگری محتاج است، زیرا بنا بر اصالت وجود، باید وجود به ماهیت ضمیمه بشود.

❖ اشتراک لفظی مفهوم وجود

«و یندفع عنه أيضا ما أورد عليه: أنه لو كان الوجود موجودا بذاته و الماهية موجودة بغيرها الذي هو الوجود، كان مفهوم الوجود مشتركا بين ما بنفسه و ما بغيره فلم يتم مفروض الحجة من أن الوجود مشترك معنوی بين الموجودات لا لفظی. وجه الاندفاع أن فيه خلطا بين المفهوم و المصداق و الاختلاف المذكور مصداقی لا مفهومی.»^۵

اشکال بعدی این است که لازمه جوابی که به اشکال قبلی دادید، اشتراک لفظی وجود است در حالی که شما اشتراک معنوی را برای وجود اثبات کرده بودید.

وجود و موجود در ذات مقدس حضرت حق یک معنی پیدا کرد، یعنی بذاته مقتضی للوجود و در ممکنات معنای دیگری پیدا کرد، که یعنی بذاته لا یقتضی الوجود بلکه بغيره یصیر موجودا، پس وجود و موجود دو معنی پیدا کرد، که این یعنی همان اشتراک لفظی وجود.

نسبت به خود وجود و ماهیت هم اگر در نظر بگیریم، باز دارای دو معنی شد، نسبت به وجود به این معنی که به نفسه است نه این که علت نخواهد، نسبت به ماهیت اما به نفسه نیست، یعنی ماهیت هم موجود است اما به معنایی غیر از معنای وجود، چون وجود به نفسه موجود است اما ماهیت به غیره موجود است، باز دو معنی شد و این یعنی وجود اشتراک لفظی دارد، در حالی که شما در استدلالتان اشتراک معنوی وجود را مفروض گرفته بودید، پس استدلالتان باطل است.

✓ دفع اشکال لزوم اشتراک لفظی

وجه اندفاع این اشکال این است که می‌فرمایند: اشکالات از این قبیل، از باب خلط بین مفهوم و مصداق است، یعنی این که ما می‌گوییم ماهیت با وجود فرق دارد و موجودیت وجود غیر از موجودیت ماهیت است، در ارتباط با مصداق می‌گوییم، اما مفهوم وجود یکی است.

۴ - که همان معنای اصالت وجود و مراد اصالت الوجودی ها در مورد وجود می‌باشد.

۵ - نهاية الحكمة ص ۱۱ الفصل الثانی فی أصالة الوجود و اعتباریة الماهية.....

✓ مناقشه به دفع اشکال لزوم اشتراک لفظی

بالاخره مقصودتان چیست؟ مصادیق در حقیقت فرق دارند و واقعا سنخیتی با هم ندارند؟ که اصول قطعی شما مانند سنخیت و تشکیک در وجود با این حرف منافات دارد.
و اگر مقصودتان این است که در حقیقت فرقی ندارند، چه طور می‌گویید تفاوت در مصداق است؟
و شما خلط بین مفهوم و مصداق کرده‌اید؟

از مبانی شما این است که بین وجودات تباینی در کار نیست، بلکه تشکیک است، همه هم سنخ هستند و در حقیقت یک چیز است، پس چطور این جا در مصداق متباین هستند؟

خلاصه بحث:

جوابی که به اشکال شیخ اشراق داده شد، زمینه اشکال دیگری را فراهم کرد و آن این که فرمودید وجود، موجودیتش بذاته است، چیزی که موجودیتش به ذاتش باشد، نمی‌توان از او سلب وجود کرد، چیزی که نتوان از او سلب وجود کرد، واجب الوجود است، پس همه موجودات واجب الوجود می‌شوند. وجه اندفاع این اشکال این است که، وجوب بذاته به معنای این نیست که ذاتش مقتضای وجود است، بلکه به معنای این است که وجودش همان ذاتش می‌باشد و این با این که علت بخواهد منافاتی ندارد. پس (موجود بذاته) دو معنی دارد، یک این که ذاتش مقتضی وجود باشد و دو این که با اینکه برای موجود شدنش علت می‌خواهد اما وقتی موجود شد، احتیاج به چیز دیگری ندارد و خودش، خودش هست.

اشکال بعدی این است که لازمه جوابی که به اشکال قبلی دادید، اشتراک لفظی وجود است در حالی که شما اشتراک معنوی را برای وجود اثبات کرده بودید. می‌فرمایند اشکالات از این قبیل، از باب خلط بین مفهوم و مصداق است.

📖 کارگروه تهیه و تدوین مدرسه علوم دینی

حضرت ولی عصر (عج)